



۲	.....مقدمه
۲	.....دو تصویر از واجب غیری و نفسی
۲	.....تصویر اول
۳	.....تصویر دوم:
۴	.....سؤال در باب تصویر دوم
۴	.....جواب اول
۴	.....جواب دوم: ( پاسخ مرحوم نایینی)
۵	.....اشکال به مرحوم نایینی
۶	.....جواب سوم: ( پاسخ اول شهید صدر)
۶	.....جواب چهارم: ( پاسخ دوم شهید صدر)
۶	.....اشکال به فرمایش شهید صدر
۷	.....جواب پنجم: ( پاسخ مرحوم صاحب کفایه)
۸	.....اشکال به مرحوم صاحب کفایه
۸	.....خلاصه مطالب



بسم الله الرحمن الرحيم

## مقدمه

در جلسه گذشته عنوان نمودیم که از جمله تقسیماتی که در بحث واجب مطرح شده است، تقسیم واجب به نفسی و غیری است. این تقسیم از تقسیم‌های روشن است که تکالیفی را بر عهده مکلف قرار می‌دهد و از باب وجوب، به واجبات نفسی و غیری تقسیم می‌گردد. البته همین تقسیم در مستحبات نیز، وجود دارد؛ به عبارتی، مستحبات نفسی و غیری نیز داریم.

## دو تصویر از واجب غیری و نفسی

### تصویر اول

تصویر اول، تعریف واجب نفسی و غیری به دو عبارت *ما یجبُ لِنَفْسِهِ* و *ما یجبُ لِغَیْرِهِ* است؛ به این معنی که در واجب نفسی، وجوب و حکم، روی چیزی که خودش، وجوب و مطلوبیت دارد رفته است که در اینجا، «لام»، لام غرض، داعی و انگیزه است؛ به جهت اینکه غرض اصلی مولی، آن می‌باشد. مقصود نیز، غرض اولی و ذاتی است. واجب غیری، واجبی است که غرض از آن چیز دیگری است. اگر این تعریف را بگیریم، واجب نفسی، واجبی است که مطلوبیت ذاتی و غائی مولی در آن قرار داده شده است؛ به خلاف واجب غیری که مطلوبیت ذاتی و غائی در آن نیست؛ بلکه مقدمه‌ای است برای عنوانی جدای از آن. به عبارتی، واجب نفسی آن است که ذاتاً مطلوبیت داشته و مطلوبیت آن به خاطر چیز دیگری نبوده و مطلوبیت مقدمی در آن نیست؛ بلکه دارای مطلوبیتی ذاتی و بالاصالة است. در صورت پذیرفتن عدم مطلوبیت ذاتی واجب غیری و تعریف آن به واجبی که مطلوبیت آن، ناشی از غرض و غایت دیگر بیرون از خودش است، اساس نظام واجب نفسی و غیری ارتکازی ما تا به اکنون، درهم ریخته و فرو خواهد پاشید؛ زیرا اگر کسی از ما سؤال کند، آیا نماز واجب نفسی است یا غیری؟ جواب این است که واجب نفسی است. در مورد حج نیز همینطور؛ ولی اگر این تعریف ثبوتی را ناظر به مصالح بالذات بگیریم، درست نخواهد بود؛ برای اینکه در ادله آمده است که خداوند نماز را برای بازدارندگی از فحشاء و منکر قرار داد. یا روزه را برای اخلاص قرار داد و همینطور. در صورت پذیرفتن این تعریف برای واجبات باید گفت که همه این واجبات غیری هستند؛ چون وجوب این سلسله عبادت‌ها و تکالیف توصلی و تعبدی، لحدّ ذاته و لِنَفْسِهِ مطلق نیست؛ بلکه لغیره بوده و برای وصول به اهداف و اغراض است. ما



می‌گوییم، احکام تابع مصالح و مفاسد است و مصالح و مفاسد اولیه، چیزهایی هستند که غالباً در بیان شارع، متعلق خطاب نیست، مصب خطاب آنها مصالح نیست؛ بلکه مصب خطاب، این افعال است که در راستای آن قرار می‌گیرد، این‌ها ما یَجِبُ لِنَفْسِهِ نیستند؛ بلکه ما یَجِبُ لِلتَّوَصُّلِ الی تِلْكَ الْأَغْرَاضِ و الغایات هستند؛ پس اغراض و غایات واجبات نفسی می‌شوند و این‌ها لغیره عنوان می‌گیرند.

## تصویر دوم:

تصویر دوم همان است که در کلمات مشهور آمده است. در این تعریف نمی‌گوییم، «ما یَجِبُ لِنَفْسِهِ، یا ما یَجِبُ لغیره»، بلکه می‌گوییم، «ما یَجِبُ لِوَاجِبٍ آخَرَ، یا ما یَجِبُ لَا لِوَاجِبٍ آخَرَ». یک کلمه «واجب»، اضافه می‌شود. در تعریف قبلی می‌گفتیم، «ما یَجِبُ لِغَرَضٍ آخَرَ، لِأَمْرِ آخَرَ»؛ که همان مصالح و مفاسد بوده و مصب امر نیست و همه واجبات، قید غیری می‌گرفتند؛ اما در تعریف دوم که قول مشهور نیز است، الواجب النفسی «ما یَجِبُ لَا لِوَاجِبٍ آخَرَ»؛ و واجب غیری «ما یَجِبُ لِوَاجِبٍ آخَرَ» است که، «لام»، لام غایی است؛ بنابراین، مشکلی که در تعریف قبلی بود رفع می‌شود؛ برای این‌که در این‌جا، بحث غرض اصلی و فرعی نیست؛ بلکه صحبت از این است که وجوبی که روی این افعال آمده، ولو این‌که لغرض آخر است، الواجب آخر نیستند؛ برای این‌که این مصالح و مفاسد، مصب امر نیستند و مستقیماً شارع روی این مصالح و مفاسد امر نکرده است. اولین مرحله‌ای که متعلق امر شده است، خود این سلسله اعمال و افعال عبادی و توصلی است و لذا، ولو این‌که در عالم ثبوت لغرض آخر است، در عالم اثبات، الواجب آخر نیست؛ بلکه لِنَفْسِهِ هست، به‌خلاف واجبات غیری که الواجب آخر است؛ یعنی اگر به آن امر شده، یک امر تبعی است. به‌عنوان مثال، در رتبه قبل، امر روی نماز قرار گرفته و الآن می‌گوید وضو هم بگیر که این امری که روی وضو گرفتن یا سوار شدن به آسانسور است، ناشی از امری دیگر است؛ ولی امری که روی نماز و حج و خمس و ... قرار گرفته ولو هدف دیگری دارند؛ اما در راستای یک واجب دیگری نیست و لذا آن مشکل تعریف اول و تصویر ثبوتی اولیه حل می‌شود. بنابراین، در تصویر اول که به اغراض ثبوتی تعلق گرفته است، امر، لِغَرَضٍ آخَرَ یا لَا لِغَرَضٍ آخَرَ است محذوری پیش می‌آید که اکثر این عبادات مبدل به غیری می‌گردد و هذا لَا یَقْبِلُهُ الذَّوْقُ الْفَقْهِيُّ وَ الْفَهْمُ الْعَرَفِيُّ؛ اما در تصویر دوم، به‌گونه‌ای تصویر را چینش می‌کنیم که مشکل حل می‌شود؛ به‌این صورت که پرسش می‌کنیم آیا ارتباطی بین این واجب با واجبی دیگر وجود دارد یا خیر؟ اگر واجب بالاتری از این هست و امر به آن تعلق گرفته است، غیری می‌شود، اما چنان‌چه واجب بالاتری از آن نباشد، واجب نفسی می‌شود.



تصویر دوم که مطابق با تعاریف مشهور نیز است، سؤالی اساسی در پی دارد و آن عبارت از این است که چرا شارع مقدس امر را روی مصلحت‌های نفسی نبرده است؟ این البته یک بحث تحلیلی هست. برخی بزرگان در قبال این بحث عنوان نموده‌اند که چون ثمره‌ای بر این مبحث مترتب نیست نیازی به پرداختن به آن نیست؛ ولی به نظر می‌آید همین‌طور که بعداً به وضوح خواهد رسید، این بحث هم دارای ثمره است و هم تحلیلش مخصوصاً در مباحث حوزه علوم انسانی، تحلیل مهمی است؛ به همین جهت، چنان‌چه بتوانیم به نقطه‌ای مطلوب برسیم، قابل تقدیر خواهد بود، از آن‌جا که تصور ما بر این است که حرفی در این باب برای عرضه داریم این بحث را مطرح کرده و پی می‌گیریم.

## سؤال در باب تصویر دوم

سؤال و چالشی که در بحث دوم مطرح شده آن است که چرا شارع امر را بر مصالح مترتب نکرده است؟ به عبارتی چرا محور امر و خطاب شارع، به جای اینکه به نماز، روزه و... تعلق بگیرد، بر غایت اصلی، نهایی و فلسفه اصلی مرتب نشده است؟ به عنوان مثال شارع جای اینکه امر به نماز کند امر به اخلاص و قرب نماید؟ در پاسخ به سؤالی که در تعریف دوم مطرح شده است، مطالب متعددی عنوان گردیده است؛ از این جهت گزارشی از مهمترین مطالبی که مرحوم آخوند در کفایه و همین‌طور مرحوم نایینی و صدر مرقوم داشته اند، بیان می‌گردد.

### جواب اول

جواب اول این است که مواردی داریم که روی خود آن مصالح کلان و عام که روح عبادت روزه و حج و ... است نیز، امر تعلق گرفته است. مواردی داریم که به‌طور عام یا خاص به آنها هم امر تعلق گرفته است. مانند: «تقربوا یا إبتغوا»، و «أخلصوا نیاتکم» که امر روی افعال نیست و امر روی اغراض بالاتر هم رفته است. منتهی، این مطلب مسئله را حل نمی‌کند؛ زیرا اگر این‌گونه باشد به بحث قبلی برمی‌گردیم که امر روی چیز بالاتری رفته است و این‌ها واجب غیری می‌شوند؛ چون بالاتر مورد امر قرار گرفت و این‌ها لواجب آخر است و لغرض آخر نیست؛ بلکه لواجب آخر است. آیا در این صورت، ملتزم به این می‌شوید که بگویید امری روی اهداف کلی‌تر رفته است و این‌ها واجبات غیری می‌شوند. به این مطلب نمی‌توان ملتزم شد که بگوییم، امر روی اغراض و مصالح اولیه رفته است. یک جاهایی «تقربوا» داریم و منتهی این جواب، مشکل را حل نمی‌کند و آن این است که اگر امر روی اغراض بالاتر رفته است پس امری که روی حج و صوم و... رفته است، امر به لواجب آخر است و این‌ها غیری می‌شوند و هذا لایمکن الالتزام به.

جواب دوم: (پاسخ مرحوم نایینی)



جواب دیگری که به این سؤال داده شده است، جواب مرحوم نائینی است، ایشان در أجود التقريرات می‌فرمایند: برای این، امر روی غرض اصلی نرفته است که آن اغراض اصلی، حاصل این افعال به‌طور مطلق نیست، به عبارت دیگر، گاهی آن غرض اصلی، از یک فعل، رابطه آن غرض با این مقدمه و فعل، رابطه علی و معلولی است، اگر این آمد، آن هم می‌آید. مثل آن‌که اگر مرده را زیر خاک کنند، این ملازم با این است که این جسد مورد تعرض دیگران قرار نگیرد و حرمتش حفظ شود، این حالت علی و معلولی دارد، گاهی غرض با فعل، حالت علی و معلولی دارد، واسطه غیراختیاری در این جا دخالت ندارد؛ ولی گاهی رابطه آن اغراض و حکم و مصالح شرعی یا عقلانی و عقلی با افعالی که محصل آن اغراض هست، رابطه إعدادی است و رابطه علی نیست. معنای رابطه اعدادی این است که یکی از چیزهایی که مؤثر در حصول آن است، این اعمال است؛ اما چیزهای دیگری نیز در این دخالت دارد. این طور نیست که این اعمال حتماً شما را به آنجا برساند، گاهی می‌رساند یا غالباً می‌رساند؛ ولی گاهی نیز، موانع نمی‌گذارد. بنابراین، در نوع اول، اینکه امر را روی افعال و یا غایات ببرد، هر دو مورد، صورت معقول دارد و آن غایات هم از طریق فعل حاصل می‌شود؛ اما در جایی که إعدادی است، شارع نمی‌تواند و مناسب نیست که امر را روی غایت ببرد؛ چون در حصول غایت، عوامل غیراختیاری نیز، دخیل است. مکلف یا تشخیص نمی‌دهد و یا دست او نیست، چه چیز را برعهده او بگذارد، یک امور غیر اختیاری است که موردی دخیل در آن است که کسی مثلاً در روزه یا نماز، به آن اخلاص یا طهارت برسد یا در جهاد، به آن عزت اسلام برسد؛ همیشه این گونه نیست که اگر شمشیر بکشد، عزت اسلام را در پی دارد؛ بلکه امور دیگری نیز در آن دخیل است. البته شارع نیز، به خاطر شدت بر حرص کلی که غالباً حاصل می‌شود به این افعال امر می‌کند ولی معنی ندارد که به این اغراض امر کند و لذا است که شارع نیامده است تأکید کند و امر را مستقیماً روی اغراض و غایات ببرد؛ چون به تعبیر صحیح، اینها حکم است نه علل حکم؛ که بگوییم رابطه، قطعی است و به جای این که امر روی مقدمات بیاید، روی اصل این‌ها بیاید. اینها وسائط غیراختیاری دارند که شارع از این‌که آنان را مورد امر قرار دهد، محذوریت دارد. این پاسخ دوم، فرمایش مرحوم نائینی است.

### اشکال به مرحوم نائینی

مرحوم استاد آقای تبریزی به این فرمایش اشکالی فرموده‌اند که به حسب آن، به فرمایش مرحوم نائینی نیز نمی‌شود تمسک نمود. مرحوم استاد می‌فرمایند که چرا رجماً بالغیب؟ مطلقاً می‌گویید اغراض با افعال عبادی یا توصلی این گونه است؛ اما ممکن است این گونه نباشد و اطمینان به این‌که همیشه این طور است که امور غیراختیاری نیز، واسطه و دخیل است، این طور نیست. ممکن است بگوییم واقعاً چنانچه کسی نماز را با شرایطش بخواند، بدون واسطه بودن یک چیز دیگر، در این نماز، نهی از فحشاء و منکر است، در همان درجه از اخلاص هست، منتهی این‌ها درجات دارد،



درجه‌اش هم حتماً است. نمی‌توان گفت، این منفک می‌شود و یک‌سری امور غیراختیاری مانع می‌شود که غرض گاهی بر این مترتب شود و گاهی نیز، مترتب نشود، ممکن است گاهی مترتب شود و ظاهر برخی ادله این است که علی‌الاطلاق اگر نماز درست بود تطهیراً للنیاتکم، یا اخلاًصاً لنفسوكم، نمی‌توان گفت همه‌جا این‌گونه بوده است. خیلی از موارد است که افعال، رابطه‌اش با اغراض به‌نحوی است که ترتب پیدا می‌کند، علیتی که می‌گوییم؛ یعنی اگر این افعال با انتخاب خود ذی‌المقدمه بیاید، انجام می‌شود؛ یعنی ترتب پیدا می‌کند و این‌گونه نیست که غیراختیاری باشد تا بگوییم گاهی مترتب نمی‌شود، نه! مترتب می‌شود. ظاهر ادله هم همین است. مرحوم شهید صدر نیز، در تقریراتش چهار، پنج مطلب در این باب بیان کردند که دو مورد از آن را بیان می‌کنیم.

#### جواب سوم: (پاسخ اول شهید صدر)

جوابی که از سوی مرحوم شهید صدر به این پرسش داده شده، آن است که آن اغراض و مصالح، به‌دلیل غموض و ابهامی که در آن‌ها است، واقعی متعلق حکم نشده است؛ به‌عبارتی، خلوص و طهارت نفس که از اهداف عبادات است، از آن‌جا که این اهداف غموض دارد و دست‌یابی به آن برای مکلف مشکل است، متعلق امر شارع قرار نگرفته است.

#### جواب چهارم: (پاسخ دوم شهید صدر)

جواب چهارم به این پرسش آن است که علاوه بر این که خود آن اغراض که غایات قصوی است، غموض و ابهام دارد، وسائل و وسائطش نیز، غموض دارند. به‌عنوان مثال: با چه وسیله‌ای می‌توان به این خلوص و نیت طاهر رسید؟ هم مفاهیم و خود اغراض ابهام دارد، هم این افعالی که مقدمه آن هستند، معین نیستند. به‌این جهت است که شارع مکلف را راحت کرده و به‌جای این که روی امور کلی غامض آن هم با طرّقی که آن هم غموض دارد و واضح نیست، آن‌ها را بگوید، مستقیماً می‌گوید: این نماز را این‌گونه بخوان و خیال مکلف را راحت می‌کند. نمی‌توان مکلف را در مسیری انداخت که دارای هدف‌های پیچیده‌ای است که وسائشش نیز، غموض دارد و آن را به مکلف سپرد و ره‌ایش کرد و لذا شارع، اهداف کیفی را تبدیل به کمی نموده، مانند آن‌که امر به نماز یا روزه کرده است. البته، مرحوم شهید صدر نکات دیگری نیز در این باب عنوان نموده‌اند که مهمترین آن‌ها مطالبی بود که نقل نمودیم.

#### اشکال به فرمایش شهید صدر

اگر چه جواب سوم و چهارم در باب فرمایش مرحوم صدر، فی‌الجمله قابل قبول است؛ اما ممکن است کسی بگوید منافاتی ندارد که شارع امر را بر روی غایت اصلی ببرد و بعد عنوان کند که راه رسیدن به آن غایت اصلی از فلان طریق حاصل می‌گردد. توضیح اینکه در مباحث گذشته بیان نمودیم که مقدمات یک تکلیف، گاه عرفی یا عقلی



است و گاهی عقلی و عرفی است و گاهی نیز این مقدمات، شرعی است. معنای مقدمات شرعی آن است که مقدمه‌ای است که عقل من به تنهایی آن را نمی‌فهمد؛ بلکه شارع راه را نشان داده و راهنمایی کرده است که این مقدمه است؛ ولی این مانع نمی‌شود که این اصل و آن مقدمه باشد. خطاب ما به شهید مرحوم شهید صدر و دیگر بزرگان این است که طهارات را عقل ما نمی‌فهمد، اگر شارع فرموده بود صلّ و بعد افعال و اذکار نماز را مشخص کرده بود و می‌فرمود از شما این را می‌خواهم، عقل ما می‌فهمید که مقدمه این غسل، وضو و ... است؟ خیر! نمی‌فهمیدیم، شارع فرموده است مقدمه این نماز، این‌ها است. شارع مقدمه را تبیین کرده و از غموض و ابهام بیرون آورده است؛ می‌فرماید: این فعل را می‌خواهم و مقدمه‌اش را نیز، بیان کرده است؛ این موجب نمی‌شود که این مقدمه، وجوب نفسی باشد؛ بلکه باز هم مقدمه است. این‌جا هم اگر مشکل فقط آن چیزی است که شهید صدر و دیگران می‌فرمایند؛ به دلیل این‌که آن اغراض بلند، ابهام و غموض دارد، از آن طرف، طرق و راه‌های رسیدن و مقدماتش هم پیش مکلف آشکار نیست و ابهام دارد و پیش مکلف مجهول است، فلذا روی مقدمات امر کرده است. چرا این کار را کرده است؟ می‌توانست امر نفسی را روی غایات برده و بعد تبیین کند و بعد مقدماتش را برای ما بیان کند و امر را هم روی مقدمه ببرد. تبیین و توصیف شارع می‌تواند مشکل را حل کند بدون این که نظام نفسی و غیری را به هم بزند. این مشکل را حل نمی‌کند. ممکن است کسی بگوید راهی وجود دارد و آن این است که همان غایات را مصبّ امر قرار دهد به تعبیر مرحوم شهید صدر. نه! خود شارع می‌تواند تبیین بکند؛ مثل این‌که بگوید تقرب را می‌خواهم و این تقرب یک راهش نماز است، پس در اینجا، واجب نفسی همان تقرب می‌شود. دلیل نمی‌شود که چون آن غموض دارد و وسائلش هم معلوم نیست، امر نفسی را روی مقدمات ببرد. نه! می‌تواند امر را روی ذی‌المقدمه، که همان غایت اصلی است، ببرد و بعد راه‌های آن را نشان دهد. ارشاد به طرق و نشان دادن راه و وسائل و سلوک به آن مستلزم این نیست که آن، واجب نفسی شود و دیگری خارج از حیطه وجوب باشد. این سؤال محضر شارع است که او که می‌توانست این‌گونه عمل کند، چرا این طور عمل نکرد؟ چرا بزنگاه اصلی را هدف گیری نکرده است؟

جواب پنجم: ( پاسخ مرحوم صاحب کفایه)

جواب پنجم در کلام مرحوم صاحب کفایه آمده است. ایشان بعد از اینکه این اشکال و جواب را بیان می‌کند، می‌فرمایند: دلیل این که برخی چیزها را واجب نفسی می‌دانیم علی‌رغم این که از لحاظ غرض و ثبوت، غیری است، آن است که در واجباتی مانند نماز و روزه، دو جهت است: یک جهت، غیری است که این‌ها در جهت آن اغراض است و حتی ممکن است در جهت آن واجبات نیز، باشد؛ چون به آن اغراض هم امر گاهی تعلق گرفته است؛ ولی یک جهت



دیگری نیز است که در خود این‌ها با قطع نظر از آن غایات، عناوین محسنه‌ای وجود دارد. آن واجباتی که ما نفسی می‌گیریم، ضمن این‌که یک حالت غیری دارند، در عین حال، یک حیث نفسی دارند.

### اشکال به مرحوم صاحب کفایه

اشکال این مطلب این است که غالباً در این‌ها، یک جهت بالذات با قطع از نظر آن اغراض نیست؛ بلکه جهت اصلی این‌ها، در راستای آن غایت است و الا با قطع نظر از آن غایت، مثلاً قرب و اخلاص و...، غالباً چیز دیگری در این اعمال و افعال، نیست و لذا نکته پنجمی که در کفایه است، تام نیست.

### خلاصه مطالب

در تعریف واجب نفسی و غیری، تعریف اول این بود که فقط به عالم ثبوت نظر می‌کنیم، ما یَجِبُ لغرض آخر، یا لا لغرض آخر. اشکال در تعریف اول این بود که همه واجبات، غیری می‌شدند. در تعریف دوم، این اشکال اول، با بیان «ما یجب لا لواجب آخر یا لواجب آخر» حل می‌شد منتهی، وقتی این تعریف مطرح می‌شود، اثباتاً، مسئله حل می‌شود؛ ولی سؤال پیش می‌آید که چرا شارع، اغراض و اهداف را به عنوان امر واجب قرار نداد و اسباب و اعمال را واجب متعلق امر وجوب قرار داد؟

پاسخ این امر را در چند نکته از قول مرحوم نایینی، شهید صدر و مرحوم آخوند، بیان نمودیم؛ ولی این پاسخ‌ها هیچ‌کدام قانع کننده نبود و لذا سؤال در جای خود باقی است.